

دکتر حسین لسان :

از گروه زبان و ادبیات فارسی

## بحثی درباره زبان دری

فارسی دری، زبانی که در طول بیش از هزار سال، تقریباً زبان رسمی مردم ایران شناخته شده، در آغاز متعلق به مردم کدام ناحیه ازین سرزمین بوده یا به عبارت دیگر، این لغت، ابتدا راه خود را از کجا آغاز کرده است؟ در پاسخ این پرسش، سخن بسیار گفته‌اند و هنوز هم جای سخن باقی است، چکیده مباحث و آنچه را که استادان و محققان ما از روی متون و نوشته‌های قدیم برداشت کرده‌اند این است که :

۱- زبان دری، زبان مردم شرق و شمال شرقی فلات ایران است که همراه دو عامل قوی: یکی سلطه و نفوذ حکومت‌های ایرانی که در دوسه قرن اول هجری، از این قسمت برخاسته‌اند و دیگر پیدا شدن سخن سرایان بزرگی که این زبان را با زیباترین و گویاترین اندیشه‌های شاعرانه، مایه‌ور ساخته و عمق بخشیده‌اند، این دو عامل مادی و معنوی راه پیشرفت این زبان را به سوی نواحی دیگر گشودند و لهجه‌های دیگر زبان ایرانی را بتدریج، پیش و کم، بدست فراموشی سپرده بی اعتبار کردند.

۲- زبان دری، زبان مردم غرب ایران و یا از جمله زبان‌های این ناحیه،

است، یعنی همان قسمت‌هایی که، از آنجا دربار با عظمت تیسفون، بر سراسر ایران فرمان می‌راند است، وقتی عربها به ایران تاختند، یزدگرد با همراهان و سپاهیان از تیسفون به داخل ایران و سرانجام به مرو پناه جستند، زبان دری به همراه این مردم به سرزمین‌های شرق راه یافت و این آوارگان، زبان دری را در مشرق، از خود به جای، میراث گذاشتند<sup>۱</sup>، علاوه بر این دو نظر، این حدس را هم زده‌اند که زبان دری، زبان مخصوصی نبوده، هر زبان که در دربار و درگاه سلاطین بکار می‌رفته، بدون توجه به لغات خاصی که با آن گفتگو می‌شده، آن را دری می‌گفته‌اند، بنابراین اعتقاد، زبان دری که در دربار ساسانیان، بدان سخن می‌گفته‌اند و زبانی را که در دوره اسلامی، در بارهای صفاری و سامانی بکار می‌برده‌اند، گرچه اصطلاحاً هر دو دری نامیده شده‌اند اما یک زبان نبوده‌اند یعنی اشتراك نام داشته‌اند نه لغت<sup>۲</sup>. نتیجه جالبی که از این بحث‌ها عاید شده این است که زبان فارسی دری، طبق یکی ازین دو نظر یا باید متعلق به دورترین سرزمین‌های خاوری فلات ایران باشد یا اینکه آن را به منتهای قسمت غربی این سرزمین مربوط بدانیم، یعنی دو نقطه‌ای که درست در دوسوی این فلات پهناور واقع شده است و فاصله زیادی آن دورا از هم جدا می‌سازد، جالب‌تر آنکه هر یک ازین دو نظر مبتنی بر مدارک و اسنادیست که می‌تواند هر گروه را در اثبات عقیده خود به اندازه کافی یاری کند، زیرا از یک سوی، نخستین آثار ادبی زبان دری از خراسان برای ما بازمانده است، شعر و ادب فارسی، با اصالت و استواری هر چه کاملتر ازین قسمت جوشیدن گرفته است و از سوی دیگر قرائن و امارات زیادی در دست است که نشان می‌دهد مردم این سوی فلات نیز با زبان دری بیگانه نبوده‌اند و قتی دلایل مثبت این دو نظر را با هم می‌سنجیم و آنچه را از روزگار کهن، بسته و گریخته، در متون مختلف،

---

۱- تاریخ زبان فارسی دکتر خانلری، ج ۶ ص ۱۸. مجله دانشکده ادبیات مشهد

شماره ۴ سال ۷، مقاله استاد مینوی.

۲- تاریخ ادبیات دکتر صفا، ج ۱ ص ۱۶۰

برای ما بجای مانده است از نظر می گذرانیم نظر دیگری پیدا می شود و اگر بهتر بگوئیم سؤال تازه ای مطرح می گردد که آیا زبان دری، لااقل در همان زمانی که مبدأ حرکتی برای آن تصور می کنند و آن را به محدوده شرق یا غرب اختصاص می دهند، برای سراسر ایران زبانی عام تر و شامل تر نبوده است؟ و آیا قابل قبول تر نیست که منطقه نفوذ و گسترش این زبان را به عنوان یک زبان پیروزمند، یعنی زبانی که علاوه بر عامل حکومت و سیاست، در ذات و ساختمان خود نیز عامل توسعه و پذیرش را داشته است شامل قسمت های سهمی از فلات ایران بدانیم؟ و نیز بپذیریم که در بیشتر نقاط ایران علاوه بر لهجه های محلی که در هر گوشه و کنار بکار میرفته با این زبان نیز بعنوان یک لغت رسمی سروکار داشته اند؟

\*\*\*

بطوری که اشاره شد تا کنون عقیده بیشتر محققان برین بوده است که زبان فارسی دری از شمال شرقی خراسان بزرگ برخاسته است آثار ادبی بازمانده هم همین نظر را تأیید میکند، اما اینکه ادعا شده همراهان یزدگرد : سپاهیان ، بازاریاران ، خنیاگران و مطربان و آشپزان و سایر خدمه و حشم که در دستگاه این شهریارنا کام بودند زبان دری را از تیسفون همراه خود بردند و مردم شرق از آنان این زبان را فرا گرفتند پذیرفتنی نیست، مثنی مردم شکسته و پریشان ودل از دست داده که معلوم نیست پس از پایان کار یزدگرد، هر دسته به کدام گوشه ای افتادند و چه سرنوشتی پیدا کردند، در سرو و آن حدود ، از سرده ریگ ساسانیان به جای ماندند، آیا چنین مردمی می توانستند از چنان نفوذی برخوردار باشند که مردم خراسان از کومش تا آنسوی جیحون ، در صدها شهر و روستا ، تحت تأثیر این گروه از هم پاشیده و آواره، زبان خود را رها سازند و به زبان این مهمانان از راه رسیده سخن گویند تا جائی که صد و پنجاه سال بعد از سرگ یزدگرد شاعری چون حنظله و دیگران درین زبان پیدا شوند ، هرگاه یزدگرد زنده مانده و توالسته بود پادشاهی ساسانی را در سرو برپای دارد و تیسفون را به خراسان کوچ دهد و همه مردم آن یکدل و یک جهت در ترویج

و اشاعهٔ زبان خود بکوشند ، باز این امر فرضی و خیالی ، در صورت تحقق ، کافی نبود که انبوه مردم خراسان ، در چنان گستره‌ای پهناور ، زبان این قوم از راه رسیده را فراگیرند ، بطوری که از خود آنان درین زبان مایه‌ورتر گردند و پس از گذشت یک قرن ، زبان دل و زبان فرهنگ این مردم گردد ، ازین ایراد هم صرف نظر می‌کنیم که چرا این زبان در زادگاه خود چنین خاموش و بی‌اثر ماند و گوئی منتظر مانده بود تا در سرزمینی دور و میان مردمی نا آشنا شکوفائی خود را جلوه‌گر سازد ، زبان مردم شرق فارسی دری بوده است درین هیچ تردیدی نیست ، اما این زبان ، ره آورد یزدگرد و همراهان او نمی‌تواند باشد ، کسانی که بدنبال یزدگرد آمدند و در سرو و آن حدود پراکنده شدند هر چند در حفظ آداب و رسوم و فرهنگ و زبانی که از غرب با خود آورده بودند ، سرسختی و تعصب بخرج داده باشند باز - دیر زمانی با آنان نپائیده است ، اقلیتی ساسان بر باد رفته که محکوم به زندگی وامرار معاش در میان انبوه مردمی دیگر هستند خصوصاً وقتی اشتراک دینی و نژادی و سیاسی هم با آن مردم داشتند ، طبیعی است که هر چه زودتر در اکثریت مستهلک شده خود را فراموش می‌کنند و سوابق مخصوص بخود را از دست می‌دهند ، بی‌گمان همراهان یزدگرد ، پس از او چنین سرنوشتی پیدا کردند و اگر به زبانی جز زبان شرق متکلم بوده‌اند نیاز زندگی آنان را وادار کرده است که زبان خود را ، دیر یا زود ، با گذشت یکی دو نسل از یاد ببرند و زبان مردم شرق را فراگیرند ، پیدا شدن شعر دری ، در سرزمین پهناور خراسان با آنهمه جزالت و هاریک اندیشی خود نشان دهندهٔ آن است که این لغت باید خیلی قدیم تر ، ریشه‌های خود را در اعماق ذهن و روح مردم این سرزمین دوانده و جزء طبیعت و ذات آنها شده باشد تا با گذشت روزگاران ببالد و پرورده شود و زبان شعر و ادب گردد . اینک ضمن آنکه اصالت و قدمت و سابقهٔ این زبان را در خراسان تأیید می‌کنیم بهیچوجه آنرا اختصاص به این قسمت از ایران نمی‌دهیم زیرا خیلی پیش از آنکه نخستین نمونه‌های زبان دری از خراسان به دست ما رسد درین سوی ایران نیز از وجود زبان دری خبرهائی داریم که به سادگی نمی‌توان از آن گذشت و همین خبرهاست که وجود زبان دری

را در قسمت مرکز و شاید سایر قسمتهای ایران ثابت می‌کند، این خبرها را به دو سه طریق می‌توان بررسی و ارزیابی کرد، نخست خبرهائی است که از ناحیهٔ سلمان فارسی به دست ما رسیده است، سلمان نخستین مرد ایرانی است که به مذهب اسلام گرویده و خدمت رسول اکرم و صحابه را دریافته است، سلمان خود را از مردم اصفهان و قریهٔ جی و پدرش را از دهقانان این ناحیه دانسته است<sup>۱</sup>، از ابو مسلم خراسانی که او نیز به اصفهان انتساب یافته، روایت کرده‌اند که گفته است من و سلمان درنسب به یکجا می‌رسیم<sup>۲</sup>، با وجود این روایتی دیگر داریم که سلمان خود را از مردم رامهرمز دانسته است<sup>۳</sup>. در اخبار اصفهان آمده است که حضرت رسول (ص) در جمعی از صحابه که سلمان نیز حضور داشت با فشار دادن ران سلمان فرمودند: لو كان العلم معلقاً بالثریا لنالہ رجال من فارس (من الفرس)، ابوهریره از میان صحابه گفت یابنی فروخ سخت بگیر! یابنی فروخ سخت بگیر<sup>۴</sup>، مخاطب این جمله سلمان یا خانوادهٔ اویند و حدیث هم در فضیلت مردم ایران است، ظاهراً سلمان به خانوادهٔ فروخ انتساب داشته و ابوهریره بجای او خانواده‌اش را مخاطب ساخته، برادر سلمان مابنداد فروخ نام داشته و حضرت رسول، عهدهی برای او نوشته است<sup>۵</sup> نام فروخ دنبال این اسم شاید نام و نشان خانوادگی سلمان باشد، بهر حال مقصود ابوهریره این است که این حدیث در شأن شما ایرانیهاست آنرا محکم بگیرید که بکار شما می‌خورد، این جمله که ظاهراً قدیمی‌ترین جملهٔ دری است که در دورهٔ اسلامی بدست ما رسیده نشان می‌دهد که صحابهٔ رسول (ص) بواسطهٔ معاشرت با

۱- طبقات ابن سعد ج ۴ ص ۷۵

۲- محاسن اصفهان، مافروخی ص ۲۵

۳- طبقات ابن سعد ج ۴ ص ۷۳

۴- اخبار اصفهان، حافظ ابونعیم ج ۱ ص ۵، صورتهای مختلف این حدیث در چند

صفحه اول همین کتاب آمده است.

۵- اخبار اصفهان، ج ۱ ص ۵۲

مسلمان، کم و بیش، با جملاتی از زبان فارسی آشنائی یافته بودند و وقتی آنان با این صحابی بزرگوار - که برای آنها از دنیای ناشناخته دیگری آمده بود بدور هم جمع می شدند و صحبت می کردند، چند کلمه فارسی در ضمن صحبت فرامی گرفتند و چه بسا از فرهنگ و رسوم و سنت های مردم ایران جو یا می شدند و می دانیم که در جنگ اهزاب به تدبیر او بود که دور مدینه را برسم ایرانی ها، هنگام دفاع، خندق کردند.

در یکی از جنگ های ایران که مسلمانان قلعه ای را محاصره کرده بودند، مسلمان، هموطنان ایرانی خود راه پذیرفتن اسلام تشویق می کند و می گوید در غیر این صورت باید جزیه بپردازید، ایرانی ها می پرسند جزیه چیست؟ او به اختصار جواب می دهد درهم و خاکوت (خاکت) بسرا: یعنی درهم دادن است و تحقیر شدن که اشاره است به نحوه جزیه دادن اهل کتاب که در قرآن کریم چنین یاد شده است (... حتی يعطوا الجزية عن يد وهم صاغرون . سوره توبه، آیه ۱۹). در سقیفه بنی ساعده وقتی که گروهی از صحابه در امر خلافت بشور برخاستند و سرانجام ابوبکر به مقام خلافت رسید، این صحابی محترم، نارضائی خود را از آنچه در سقیفه و امر جانشینی حضرت رسول گذشته بود با جمله مبهم (کردید و نکردید) ابراز داشت<sup>۱</sup>، هم چنین خبر دیگریست در طبقات ابن سعد که چون سلمان به حکومت مدائن رسید و به آنجا آمد، اندروردی پبای داشت (اندروردی یا اندرآوردی کلمه فارسی است یعنی شلوار کوتاه که فقط زانو ها را بپوشاند یا اینکه پاچه های آنرا بالا زده = ورمالیده باشند) بچه های مدائن وقتی او را با این شلوار دیدند، گفتند گرگ آمد گرگ آمد، سلمان از مردم پرسید که اینها چه می گویند؟ یعنی مقصودشان از این حرف چیست؟ گفتند اشاره به یکنوع بازی است که بچه ها دارند<sup>۲</sup>. باز در همین

۱- اخبار اصفهان ج ۱ ص ۵۵

۲- احتجاج شیخ طوسی جزء اول ص ۹۹

۳- طبقات ابن سعد، ج ۴ ص ۸۷

طبقات آمده که غالباً سلمان به خود خطاب می کرد و به فارسی می گفت: ای سلمان بمیرا، این چند جمله کوتاه که از ناحیه سلمان، خبر آن بما رسیده می تواند قرینه ای باشد بر وجود زبان دری در قسمت های مرکزی یا غربی ایران. داستان یزید بن مفرغ را که در زمان عبیداله بن زیاد در کوچه های بصره نیم بست می گردانیدند و او شعر معروف خود را می خواند شنیده ایم آنچه درین سرگذشت جالب است سؤال بچه های بصره است که در عقب او افتاده به فارسی می گفتند این چیست؟ این چیست؟ این قصه تکلم و آشنائی مردم بصره را در آن زمان (در حدود سال ۶ هجری) به زبان دری می رساند.<sup>۲</sup>

از اصمعی روایت کرده اند که جبلة بن سالم مترجم معروف و دبیر هشام بن عبدالملك بدستور حجاج به مردی که مال مسلمانان را خورده بود میگوید خواسته ایزد بخوردی به لاش و ماش (یعنی مفت و هیچ).<sup>۳</sup>

در اخبار اصفهان آمده که مأمون خلیفه عباسی، عبدالدین خالد کوفی را که از دانشمندان و زاهدان زمان بود، قضای اصفهان داد، روزی در مجلس قضا که حکم به زیان مردی داده بود، محکوم گفت: ای قاضی اخذ اترس، قاضی باشنیدن این اعتراض دست بر سر خود می زد و می گفت قاضی خاکش بر سر! قاضی خاکش بر سر! کار قضا را رها کرده و گریخت، بطوریکه ملاحظه می شود سخن یک مرد عادی با قاضی شهر در اصفهان، در قرن دوم یا آغاز قرن سوم به زبان دری بوده است در پایان این قسمت از بحث، اشاره به داستان وهرز - سرداری که انوشیروان برای جنگ با حبشیان به یمن فرستاد - خالی از لایده نیست که هنگام جنگ کلمه

۱- طبقات ابن سعد، ج ۴ ص ۹۰

۲- تاریخ ادبیات دکتر صفاج ۱ ص ۱۴۸

۳- تاج العروس ذیل لغت بدج. بنقل از شرح مثنوی استاد فروزانفر ج ۲ ص ۵۰۲

۴- اخبار اصفهان ج ۲ ص ۴۹

(زنان) را کسه برتیرها نوشته شده بود نخست جمع (زن) دانسته سپس در معنی دیگرش (فعل امر و ضمیر اشاره) آنرا به فال نیک گرفت و روشن است که این کلمه در هردو معنی، صورت دری دارد<sup>۱</sup>، و نیز چنانچه به کلمات معرب از قبیل موانید (جمع مانده بمعنی بقایا)، دستفشار، مشتفشار، دیدبان، اندرآوردی و بسیار کلمات دیگر<sup>۲</sup> که پیش از اسلام یا آغاز آن از فارسی در عربی راه یافته است توجه شود دیده می‌شود که غالب این کلمات اصالت دری دارند و لازم بتوضیح نیست که ارتباط میان عربها و ایرانیان نخست از سوی غرب بوده است.

از منابع مهم دیگری که ما را به نفوذ و گسترش زبان فارسی دری در سرزمین ایران و حدود منطقه وسیعی که این زبان جولانگاه خود قرار داده، رهنمائی میکند نوشته‌های رحاله‌هایی مانند اصطخری، ابن حوقل و از همه مهمتر محقق و نکته‌سنج بی‌نظیر مقدسی بشاری صاحب کتاب احسن التقاسیم است که در اواسط قرن چهارم از ایران دیدن کرده است، از آنچه اینان یاد کرده‌اند چنین برسی‌آید که زبان فارسی دری علاوه بر خراسان بزرگ، از اران در آذربایجان تا خوزستان و فارس و کرمان و عمان و مولتان در سرزمین هند همه جا شناخته شده و مردم بسیاری به آن متکلم بوده‌اند یعنی در زمانی که تاریخ بلعمی نخستین اثر مهم فارسی دری در بخارا نوشته می‌شد و صدواندی از نخستین شعر فارسی که بدست ما رسیده، می‌گذشت، زبان فارسی دری برچنین سرزمین پهناوری حاکم بود و این دامنه گسترش درچنین منطقه وسیعی هم به دلایل جغرافیائی و هم به علل تاریخی نه مولود حکومت صفاریان و سامانیان در قلمرو آنان می‌تواند باشد و نه نتیجه شعر و ادب تازه براه افتاده فارسی که هردو از خراسان برخاسته بودند، خصوصاً که وسایل ارتباط در دنیای قدیم و میان جوامع آن روزگارچنین گسترشی را با این سرعت اجازه نمی‌داده

۱- عیون الاخبار ج ۱ ص ۱۴۹

۲- المعرب جوالیقی.



است، در اینجا اشاره به دو نکته بسیار مهم لازم است اول اینکه در این منطقه پهناور نقاطی مانند دیلم و طبرستان بوده‌اند که به یکی از لهجه‌های فارسی جز فارسی دری سخن می‌گفته‌اند و شاید هم که مردم این سرزمینها اصلاً با فارسی دری آشنائی نداشته‌اند دوم اینکه در نوشته‌های این جغرافیادانان یارحاله‌ها، هر جا از زبان فارسی سخن به میان آمده است، به دلایلی که گفته خواهد شد، تقریباً همه‌جا، مقصود همان فارسی دری است نه یکی از لهجه‌های دیگر، بطوری که پاره‌ای از محققان ما گمان کرده‌اند، درین آثار از لهجه‌های دیگر فارسی، بنام خوزی یا دیلمی و طبری و آذری به صراحت نام برده شده است. مثلاً ابن حوقل درباره کثرت زبان‌های قرای سبلان در ناحیه اردبیل می‌گوید هر قریه‌ای به یک زبان خاص جز زبان فارسی و آذری می‌گوید<sup>۱</sup> و مقدسی درباره زبان مردم رامهرمز می‌گوید که زبانشان فهمیده نمی‌شود<sup>۲</sup> در صورتیکه زبان این مردم، بی‌گمان، یکی از لهجه‌های فارسی بوده معذکک مقدسی از آن بنام زبان فارسی یاد نمی‌کند، اکنون پاره‌ای از اقوال این مؤلفان را نقل و بررسی می‌کنیم:

۱ - اصطخری و ابن حوقل زبان مردم آذربایجان و ارمینیه واران را فارسی می‌دانند<sup>۳</sup> و مقدسی می‌گوید مردم اران به زبان ارانی صحبت می‌کنند و بلافاصله می‌افزاید زبان فارسی آنان قابل فهم است<sup>۴</sup> و بزبان مردم خراسان نزدیک است، یعنی این نزدیکی و همانندی آنقدر بوده که این محقق عرب زبان، آنرا می‌فهمیده است، نیم قرن بعد ازین تاریخ است که قطران با قصاید فارسی خود شاهان و بزرگان شروان و اران را می‌ستاید<sup>۵</sup> و این امر نشان می‌دهد که این زبان، اگر زبان اصلی

۱- ترجمه صورت الارض ص ۹۴

۲- احسن التقاسیم ص ۴۱۸

۳- مسالک المملک ۱۹۱، صورة الارض، ص ۹۶

۴- احسن التقاسیم، ص ۳۷۸

۵- قول ناصر خسرو در سفرنامه که می‌گوید قطران، اشکالات خود را در دیوان منجیک بقیه پاورقی در صفحه بعد

و بوسی این مردم هم نبوده است لاقلاً باید از دو سه قرن پیشتر درین حدود جای خود را باز کرده باشد تا یک زبان رسمی شناخته شود و همه مردم آنرا بفهمند.

۲- مقدسی مردم خوزستان را از تمام مردم در زبان فارسی فصیح تر می داند و دو سه نمونه از گفته های آنانرا که آورده است به زبان دری است ، اصطخری و ابن حوقل علاوه بر فارسی ، از عربی و خوزی ، دو زبان دیگر مردم خوزستان یاد می کنند و این می رساند که زبان فارسی در نظر آنها یک لهجه محلی نبوده و آنرا با یک زبان محلی مانند خوزی فرق می گذاشته اند.

۳- اصطخری و ابن حوقل ، مردم فارس را دارای سه زبان می دانند یکی فارسی که همه مردم فارس بدان سخن می گویند و آنرا می فهمند ، دیگر زبان پهلوی که کتابهای عجم و شرح وقایع زردشتیان بدان نوشته می شود که ایرانیان برای فهمیدن آن احتیاج به تفسیر دارند و دیگر زبان عربی که مکاتبات پادشاه و دیوان ها و مردم بدان است ، خود این تقسیم بندی علاوه بر اینکه موقع و اعتبار و گسترش زبان فارسی را در برابر پهلوی و عربی نشان می دهد این نکته را نیز می رساند که این زبان ، فارسی دری بوده نه پهلوی و یا یک لهجه بوسی و محلی دیگر ، زیرا اگر بنا بود مردم فارس به یک لهجه ای جز فارسی دری سخن گویند قاعده می بایست به زبان پهلوی سخن گویند که در اینجا باصراحت منطقه نفوذ و کار برد آن به کتب دینی و موبدان زردشتی محدود شده است . طاهربن مطهر مقدسی هم می گوید که در فارس به آتشکده خور رفته و موبدان آنجا اوستا را برایش خوانده و معانی آنرا به فارسی

بقیه پاورقی از صفحه قبل

ترمذی از او پرسیده است منافات با عقیده بالا ندارد ، در دیوان منجیک ، بهرحال ، لغاتی مخصوص از مردم خراسان و ماوراءالنهر بوده که قطران نمی فهمیده و وقتی این شاعر ، یک خراسانی شاعر و دانشمند را پیدا کرده فرصت را غنیمت شمرده و از او پرسیده است .

۱- احسن التقاسیم

۲- مسالك الممالك ، ص ۱۳۷ ، ترجمه صورة الارض ص ۵۶

تفسیر کرده‌اند<sup>۱</sup> اگر این فارسی را پهلوی بدانیم این سؤال پیش خواهد آمد که چطور سوبدان زردشتی، کتاب اوستا را، از زبان اوستائی که مقدسی نمی‌فهمیده به زبان پهلوی که باز آنرا نمی‌فهمیده - ترجمه کرده‌اند و این کار چه سودی داشته است.

۴- زبان مردم کرمان بقول مقدسی فارسی و به زبان خراسانی نزدیک است<sup>۲</sup>، اصطخری و ابن حوقل می‌گویند مردم کوچ و بارز علاوه بر زبان فارسی، زبان دیگری نیز مخصوص به خود دارند<sup>۳</sup> که به احتمال قوی، این زبان، یکی از لهجه‌های بومی و محلی زبان فارسی بوده است.

۵- مقدسی از زبان فارسی مردم مولتان در هند سخن می‌دارد و می‌گوید آنان به فارسی سخن می‌گویند و سخنشان فهمیده می‌شود<sup>۴</sup> و این نکته خود مدلل می‌دارد که آنان به فارسی دری سخن می‌گفته‌اند.

۶- از همه این مطالب جالب‌تر، قول مقدسی درباره شهر صحار مرکز عمان است که در مدخل خلیج فارس واقع و هیچ شهری برکناره خلیج از آن آبادتر و هر نعمت‌تر و زیباتر و خرم‌تر نبوده است و بگفته او مردم این شهر به زبان فارسی سخن می‌گویند و می‌افزاید که بیشتر مردم عدن و جده ایرانی هستند<sup>۵</sup> بنابراین گفته مقدسی، جای تعجب نخواهد بود هرگاه به جای اسم امروز رأس الخیمه

۱- احسن التقاسیم ص ۴۷۱

۲- تاریخ زبان فارسی دکتر خانلری ج ۲ ص ۱۹

۳- احسن التقاسیم ص ۴۷۱

۴- مسالک ص ۱۶۷، صورة الارض، ص ۷۸

۵- احسن التقاسیم ص ۴۸۰

یکی از شیخ‌نشینهای هفت گانهٔ خلیج فارس - در کتاب‌های قدیمی اسم فارسی سرخیمه را ببینیم<sup>۱</sup>.

این همه جاگیری و شمول زبان دری، در اواسط قرن چهارم، که از کناره‌های جیحون تا افغانستان و سیستان و آذربایجان و ارسینیه و از سوی دیگر تا خوزستان و فارس و کرمان و مولتان و عمان بسط یافته است با سابقه‌ای که از وجود زبان دری در نخستین سال‌های اسلام از ناحیهٔ غرب و در قرن اول و دوم از قسمت شرق این فلات پهناور داریم، ما را برآن می‌دارد که زبان دری را از محدودهٔ شرق یا غرب فراتر بریم و آن راز بانی بدانیم که، در اواخر دورهٔ ساسانی و آغاز اسلام، در بسیاری از نقاط ایران بدان متکلم بوده یا با آن آشنائی داشته‌اند.



---

۱ - عرایس الجواهر و نفایس الاطایب ص ۸۴ تألیف شده در سال ۷۰۰ هجری . روزنامهٔ اطلاعات (شماره ۱۳۶۶۲ صفحه ۶) و نیز دو مورد دیگر از قول این و آن نوشته است: رأس الخیمه نامش را از چادر سرای نادرشاهی گرفته است!